



واژه تمدن ریشه در شهرنشینی یا مدنیت دارد. اما دریغ است اگر در استفاده این واژه حصر در معنای رایج پذیریم زیرا در این صورت دستاوردهای معیشت کوچ نشینی و نیمه کوچ نشینی و حتی روستایی از قلم خواهند افتاد. این ها همه زاده شرایط جغرافیایی و جز با رکن اصیل تمدن هاست. به هر صورت که مسأله را بررسی کنیم تمدن در سرزمین های خشک و نیمه خشک حامل و شامل انواع معیشت شهری و روستایی و کوچ نشینی و نیمه کوچ نشینی است و ایران بستر همه اینهاست. این تاکید به خاطر آن است که ساکنان سرزمین های پر آب و معتدل به لحاظ اقلیم و طبیعت مساعد به کشت و کار درک سریع و صحیحی از محیط زیست سرزمین های خشک و نیمه خشک ندارند و غالباً آنها را ابتدایی و عقب مانده پنداشته و یا ملبس به لباس کم توسعه یافته می کنند. یعنی این سرزمین ها را در ظرف و واحد جغرافیایی خود نگاه نمی کنند و اصرار در قیاس به خود دارند و نیز به فرض محال قبول این اصطلاحات معلوم نمی شود که مثلاً ابتدایی به نسبت کی یا عقب مانده از کجا و از چه و کدام؟ و کم توسعه یافته از چه سمت و از چه سو...؟ و این ها همه سوء تفهیمها را در عیاب یک گفت و گوی سالم افزون و افزون کرده است

همزیستی یا اصطکاک تمدن ها

حرف برخورد تمدن ها را پیش می کشند، مسلماً نماینده قدرت پشت سر خود هستند. یعنی که از موضع قدرت بودن و قدرت شناختن تمدن وابسته به خود این موضع را اتخاذ می کنند. آنها منادی غریزه قدرتی سیاسی اند که دوام قدرت تمدنی خویش و قدرت سیاسی پشت سر را در به جان هم افتادن تمدن ها دیده اند و این امر سوابق تاریخی بسیار دارد. هر بار که تعرض ارضی از سوی قدرتی سیاسی تدارک شده یا به عمل در آمده، بار سنگین مسوولیت های ناشی از آن را بر دوش تضاد تمدن ها ادیان، مذاهب و فرهنگ ها و آرمان های ملی نهاده اند و این رسم قدرت های توسعه طلب سیاسی است. تمدن و قدرت سیاسی دو مقوله جدا از هم اند و نیز به

نیست، بلکه ریشه در برخورد اصطکاک قدرت های سیاسی پشت سر آنها دارد. قدرت هایی که خود را صاحب و حاکم و ارشادکننده آن تمدن ها می دانند که گاه ادعایی است به حق ولی در بسیاری از موارد حقیقت جز این است. این انقطاع حکم درونی تمدن ها نیست بلکه حاصل اصطکاک قدرت ها و امری خارج از آنهاست. یعنی زاده تضاد و قدرت آتی و سیاسی است (قدرت سیاسی مقید به آن است). البته این قدرت ها در محدوده های جغرافیایی و قراردادی اند ولی گسترش آنها در سطح به بهانه هایی مثل نظریه فضای حیاتی یا کسب اصطکاک هاست. آنها که امروز و به خصوص درین سه چهار ساله

ویژگی های تمدن ها

تمدن ها به سبب خصیصه سیال خود در تمام ادوار تاریخ به خودی خود با هم در گفت و گو و امتزاج و از نواح بوده و هستند. ارکان واجزاء تمدن ها پیوسته در هم یافته و تنیده همدیگر شده و می شوند و به ویژه در مناطق مرزی که بهترین شرایط را برای روابط متقابل فراهم می کند. مگر آن که مسایل سیاسی مانع آن شود. با این همه، هرگز حدود و ثغور تمدن ها محو نشده است و از همین روست که اطلس تمدن ها ممکن شده اند، پس زمینه گفت و گوی تمدن ها همیشه میسر بوده است. در عین حال تصدیق می شود که انقطاع هایی بر سر راه گفت و گوها پدیدار شده اند. این انقطاع ناشی از طبیعت و ذات تمدن ها

دو وجه خاص خود عمل می‌کنند.

تمدن‌های نرم و ظریف به داد و ستد و نفوذ متقابل سطحی و عمقی و حتی به ازدواج‌های عمیق آرمانی، پیوسته اشتغال دارند. تمدن‌ها گرفتن و برگرفتن از هم را مجاز هم می‌دانند و بی آن که از استحکام و اصالت خود تار و پودی بکاهند نشر و پخش می‌شوند و در طول زمان لایه بر لایه بر هم می‌نشینند. اگر فرهنگ‌ها را جزء اصلی تمدن قبول کرده باشیم و نشر بی لگام و بالگام آنها را بر سطح و عمق جماعات انسانی بنگریم به این نتیجه می‌رسیم که در هم تنیدگی و تاثیر و تاثیرها پیچیده‌تر از آن جهت است که ادعای بهتری یکی بر دیگری درست باشد.

نمونه‌ها

بین‌النهرین و مدیترانه شرقی حوزه‌های تمدنی چندگانه‌ای را آفریدند. در این مناطق نمونه‌ها و موارد بسیاری را می‌توان یافت. مثل ارزش‌ها برآمده از تمدن‌های باستانی یا ارزش‌های برآمده از شکوفایی‌های عهد پر رونق عباسیان.

اینک ممکن است دو کانون جاذب خلیج فارس و بحر خزر به بهانه "حفظ منافع حیاتی" (ترجیح بند قدرت‌ها) اصطکاک قدرت‌ها را مقدم و ضروری تر از گفت‌وگوی تمدن‌ها سازد و این عین خطر است. پس قدرت هر چه باشد ما به این گفت‌وگو نیاز مندیم و گفت‌وگوی تمدن‌ها به هر قیمت باید جای اصطکاک تمدن‌ها را بگیرد.

سوءتفاهم‌ها آن وقت متبلور می‌شوند که نویسندگان و صاحب‌نظران که امروز عمیقاً نگران خاورمیانه‌اند، عصر پایمال شدن کلان فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌ها و نیز تخریب تمدن‌ها را به دست استعمار فراموش کنند. روی سخن در این جا به عنوان مثال به کتاب برنارد لوویس **Bernars Lewis** است که صمیمانه از خود در باب خاورمیانه و اسلام می‌پرسد: چه شد که چنین شد؟ (با عنوان کتاب اشتباه نشود) و ذهن جوینده ایشان نتیجه می‌گیرد که کوتاهی از ناحیه مردم این سرزمین است پس انتخاب با آنهاست... برای چنین نتیجه‌ای کتابی چنان نگاشتن حیرت‌انگیز است؛ انگار که کتاب سفارش قدرتی است سیاسی.

همسایه‌ها

مرز تمدن‌ها با همه دیرپایی‌ها، پیوسته در معرض اصطکاک قدرت‌های سیاسی پشت سر آنهاست.



قدرت‌ها در دو کانون مهم خلیج فارس و دریای خزر، اصطکاک تمدن‌ها را بر گفت‌وگو ترجیح داده‌اند

برای پرهیز از این خطر گفت‌وگو با همسایه‌های از جمله اولویت‌هاست. این حکم جغرافیایی و منطقه‌ای است. برای ما که جنگ هشت ساله‌ای را با همسایه غربی متحمل شدیم و زیان آن را کشیدیم درک این مساله که جنگ مزبور ناشی از قدرت سیاسی بود و نه منبعث از تمدن بین‌النهرین و شوش آسان است. برای ما که مهماندار میلیون‌ها پناهنده افغانی شدیم مفهوم گفت‌وگو با افغان‌ها خودی، سازنده‌تر از قشون‌کشی‌هایی جهانی است چرا که آنها مجذوب ذخایر زیرزمینی‌اند و ما سرمایه‌ها و ارزش‌های مشترک برآمده از تمدن‌های مشترک را هدف داریم. برای ما که ماوراءالنهر را با فرهنگ و تمدن خود

سیراب کردیم و از غنای آنها نیز غنی شدیم ضرورت گفت‌وگو بیشتر محسوس است تا یا در میانی قدرت‌های سیاسی در عرض جغرافیایی مسکو و سن پترزبورگ. آن هم که دیر زمانی است باکو و خزر را منهای نفت و گاز نمی‌شناسند و در مورد همسایگان شمال شرقی هم دیدیم که زبان فارسی و گلکشت حافظا و سمرقند و بخارا به جا ماندند و سرخوز و کلخوز قهری یا نگرفت.

خاورمیانه در شرایط کنونی سه تمدن بزرگ ایرانی، ترکی و عربی را که هر سه اسلامی هستند را در خود دارد، ولی مزین به خرده فرهنگ‌های مذهبی دیگر هم هستند. تلاش ترکیه امروز برای قرار گرفتن در جرگه منظومه اروپا حکمی جغرافیایی نیست بلکه ضرورتی سیاسی پنداشته شده است. معینا وقایع روز نشان می‌دهد که این تصمیم در تعارض حتمی با حیات خاورمیانه‌ای ترکیه نیست بلکه به عکس شاید موجب بهتر شناخته شدن کشوری اسلامی و خاورمیانه‌ای شود. باب بحث باز است. نیرویی که ترکیه را

بدان سوی می‌کشاند وزنی از باز تمدن روم شرقی هم دارد. این گریز به جلو فرار از گذشته عثمانیان سخت کوش و بسیار متعصب است که قرن‌ها باب مراد و راه ارتباطات را میان غرب و شرق و تمدن‌های وابسته به آنها بسته بودند. بر اینها نیاز مالی ترکیه را هم باید افزود. پس همزیستی با اروپا و خاورمیانه اسلامی در دستور کار ترکیه هست.

این سه تمدن ایرانی، ترکی و عربی که به هر حال تمدن اسلامی را پرورده‌اند نیاز به گفت‌وگو بین خود دارند. به جای توجیه خود در این حلقه یا در آن محفل جهانی بهتر است راهی به سازماندهی‌های منطقه‌ای و گردهمایی‌های فرهنگی خود پیدا کنند. زیرا هر گزند به کمترین جزء این سرزمین همه سرزمین خاورمیانه را در معرض گزندهای جبران‌ناپذیر قرار می‌دهد. جدایی ملل خاورمیانه تنها به سود ابر قدرت‌هاست.

هر یک از سرزمین‌ها خاورمیانه به صورتی استعمارزدایی کرده‌اند و می‌کنند. ایران تندتر از همه رفت، اینها تصادفی نیست. تحمیلات تحقیر آفرین با مبانی تمدن‌های این منطقه سازگار نیست. پس همزیستی بین تمدن‌ها ضرورتی برای همه کشورهای خاورمیانه‌ای است. تمامی ضعف خاورمیانه در جداسری‌های سیاسی ریشه دارد.

